

یادی از مرحوم نیرزاده

بابا اجازه

سید جلال جلیلی نوش آبادی

به احترام پیرمرد روستایی سریندان که با آنکه قلبی رنجور و بیمار داشت، اما لحظه‌ای از تکابو نایستاد. او به معنای واقعی کلمه، پروانه شمع وجود کودکان معصوم کلاس اول شده بود.



گریزپایی، یک جمله فریاد می‌زندند نه ... نه ... آن پیرمرد روستایی کسی نبود جز استاد سید حسن نیرزاده‌نوری که با عشق و علاقه، در قالب شخصیت‌ها فرو می‌رفت و هنرمندانه با صدای گرم خود القای زندگی را تدریس می‌کرد. او به آموزش‌های غیرمستقیم معتقد بود و با صدای گرم و نگاه پرمه ر خود، دنیای کودکان را شیرین و رنگین می‌کرد. مرحوم نیرزاده، ابتدا نیازهای روحی کودکان را می‌شناخت و بعد از آن آموزش را آغاز می‌کرد و چونان طبیبی حاذق، درس را حتی اگر در ذاته برخی‌ها چون شربتی تلخ بود، هنرمندانه شیرین می‌کرد و در جان آن‌ها می‌ریخت.

درس نیرزاده فقط آموزش الفبا نبود، بلکه او تمامی مفاهیم تربیتی را به دانش‌آموزان منتقل می‌کرد. کلاس استاد برای معلمان نیز شیوه تدریس را آموزش می‌داد و برای خانواده‌ها شیوه تربیت فرزند بود، تا بدون هیچ تهدیدی به پرورش کودکان آن‌ها می‌ریخت.

وقتی در پایان وقت کلاس می‌خواند مجلس‌تعام کشت و به پایان رسید...» طفلان گریزپایی، یک جمله فریاد می‌زندند نه ...

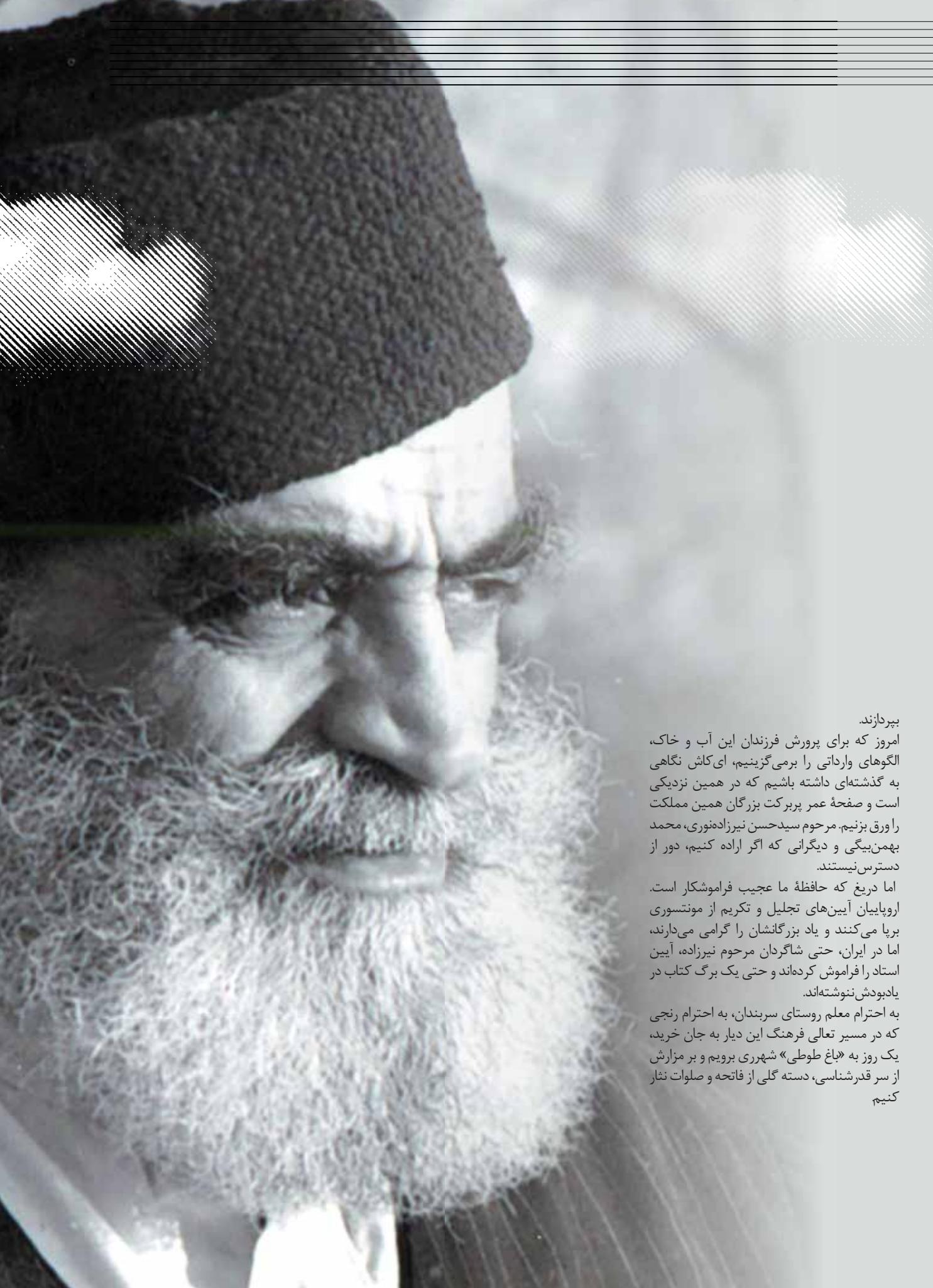
نه تنها بچه‌های مدرسه را مشغول خود کرده بود، بلکه در آغاز دهه ۶۰، وقتی چهارشنبه شب‌ها فیلم تدریس او آن‌را تلویزیون پخش می‌شد، بسیاری از مردم را مسحور خود می‌کرد، بهطوری‌که این صحنه‌ها اکنون نوستالژی دانش‌آموزان و میان‌سالان آن سال‌ها شده است.

پیرمرد روستایی دو تکه چوب در دست می‌گرفت و کلاهی نمدی و عبا و ردایی بر تن می‌کرد و حکایت اهالی روستای سریندان را روایت می‌کرد؛ حکایت شعبان را که یک پاپش لنگ بود، اما وجودش سرشار از عقل و دانایی بود؛ تا دانش‌آموزان بفهمند نقش عضو عیب نیست. حکایت کددخای را که دست در دست اکبر می‌شد تا او را متوجه رفتار ناشایستش کند.

پیرمرد روستای سریندان، چنان عاشقانه درس را آموزش می‌داد تا خصایص خوب و پسندیده را فقط بینند و در این مسیر دانش‌آموزان را تا آنچاهراهی می‌کرد که وقتی در پایان وقت کلاس می‌خواند، «مجلس تمام گشت و به پایان رسید...» طفلان

در سال ۱۹۰۶ یک پیشک ایتالیایی متوجه شد که ریشه بسیاری از مشکلات کودکانی که ویزیت می‌کند، هیچ ربطی به مسائل پرسکی ندارد و بیشتر آن‌ها ناشی از مشکلات آموزشی است. او متوجه شد، کودکانی که آموزش علمی درستی نمی‌بینند، نمی‌توانند به توانایی‌های خود دست پیدا کنند. این موضوع باعث شد که به یکباره دست از طبابت و تدریس در دانشگاه بردارد و با روشی متفاوت به تدریس ۶۰ کودک از خانواده‌های کارگر پیردازد. ماریا مونتسوروی، اساس کار خود را مشاهده، تحقیق و تجربه قرار داد. کسانی مثل گراهام‌بل، ادیسون و هلن کلر از جمله طرفداران او بودند. بهمین دلیل در سال‌های ۱۹۴۹، ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ نامزد جایزه صلح نوبل شد. تابه امروز، روش خانم مونتسوروی، اصلی برای تحول در نظام‌های آموزشی جهان بوده است.

اما معاصر با او، در زیر آسمان همین شهر تهران، در مدرسه بزرگ‌به در کوچه صدراعظم، معلمی بود که شیوه‌ای تدریس عملی حروف الفبا برای کودکان جنوب شهر و مهم‌تر از آن، تربیت اخلاق در آن‌ها بود. جذبه و جاذبه تدریس این معلم به اندازه‌های بود که



بپردازند.

امروز که برای پرورش فرزندان این آب و خاک،
الگوهای واردادی را برمی‌گزینیم، ای کاش نگاهی
به گذشته‌ای داشته باشیم که در همین نزدیکی
است و صفحه عمر پربرکت بزرگان همین مملکت
را ورق بزنیم. مرحوم سیدحسن نیرزاده‌نوری، محمد
بهمن‌بیگی و دیگرانی که اگر اراده کنیم، دور از
دسترس نیستند.

اما دریغ که حافظه ما عجیب فراموشکار است.
اروپاییان آیین‌های تجلیل و تکریم از مونتسوری
برپا می‌کنند و یاد بزرگانشان را گرامی می‌دارند،
اما در ایران، حتی شاگردان مرحوم نیرزاده، آیین
استاد را فراموش کرده‌اند و حتی یک برگ کتاب در
یادبودش ننوشته‌اند.

به احترام معلم روستای سریندان، به احترام رنجی
که در مسیر تعالی فرهنگ این دیوار به جان خرید،
یک روز به «باغ طوطی» شهری برویم و بر مزارش
از سر قدرشناسی، دسته گلی از فاتحه و صلوuat نثار
کنیم